

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه

مقدمه علم حقوق

استاد : جناب آقای مرادی

جزوه درسی مقدمه علم حقوق

منبع درسی: مقدمه علم حقوق (دکتر ناصر گنائوریان)

فصل اول: تعریف حقوق، مبانی حقوق، اهداف قواعد حقوقی، حقوق و دولت، اوصاف و تعریف قاعده حقوقی

مبحث اول: تعریف حقوق

واژه حقوق در زبان فارسی معانی گوناگونی دارد ولی از جهات علمی و فلسفی چند معنی آن بیشتر مورد گفتگوست:

۱- مجموع مقرراتی که در زمان معین بر جامعه ای حکومت می کند تا آنجا که تاریخ یاد دارد انسان همپیشا در بند این الزامها بوده است. انسان موجودی است اجتماعی که باید در میان گروهی از هممنوعان خود بسر برد. او زندگی را در اجتماع طبیعی پدر و مادر آغاز می کند و در سایه مراقبتها و عواطف این گروه کوچک نیازهای مادی و معنوی خویش را بر می آورد. ولی پس از گذشت دوران کودکی نیز ناچار است که با دیگران بسر برد و با همکاری آنان خواسته ها و نیازهای خود را تأمین کند.

از نظر مادی انسان موجودی ناتوان است که به تنهایی توانایی مبارزه با طبیعت و دشواریهای زندگی را ندارد. همه باید به هم یاری کنند و هریک گوشه ای از این بار گران را به دوش کشند تا از مجموع قوای ناچیز آنان نیرویی بزرگ به وجود آید و با چیره شدن بر طبیعت محیط را آماده زیستن کند.

از نظر معنوی نیز انسان محتاج به محبت است و در همه حال خود را نیازمند الفت و معاشرت با سایرین می بیند و دوست دارد که دیگران او را دوست داشته باشند و می خواهد که دیگران را دوست داشته باشد و همین نیاز یکی از عوامل مهمی است که او را به سوی اجتماع می کشاند پس باید پذیرفت که تنها فرد نیست که وجود خارجی و واقعی دارد. اجتماع نیز موجود اصیلی است و تا آنجا که تاریخ یاد دارد پیوسته افراد بشر با هم زیسته اند و جامعه و فرد لازم و ملزوم یکدیگر بوده اند. از سوی دیگر خواسته های آدمیان به حکم فطرت با هم شباهت زیاد دارد؛ همه می خواهند در روابط خود با دیگران کمتر ضرر ببینند و بیشتر سود ببرند. همه طالب زندگی آسوده و قدرت بیشتر هستند. پس طبیعی است که نزاع و خصومت برای جلب منافع بیشتر و تأمین زندگی بهتر در می گیرد.

انسان عاقل از آغاز خودشناسی در می یابد که اجتماع با بی نظامی و زورگویی دوام ندارد و به ناچار بایستی قواعدی بر روابط اشخاص از جهتی که عضو جامعه اند حکومت کند که ما امروزه مجموع این قواعد را «حقوق» می نامیم.

۲- برای اینکه حقوق به هدف نهایی خود یعنی استقرار عدالت در روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع برسد ناچار باید برای پاره ای از مردم امتیازهایی در برابر دیگران بشناسد و با ایجاد تکلیف برای گروه دوم توانایی خاصی به آنان اعطاء کند. این امتیاز و توانایی را که حقوق هر جامعه منظم برای اعضای خود به وجود می آورد حق می نامند که جمع آن حقوق است و حقوق فردی نیز گفته می شود. بنابراین حق حیات، حق مالکیت، حق ابوت و نبوت، حق زوجیت و مانند اینها و این به اعتبار معنی اخیر است. اما به

مبتنی نخست (بند ۱) واژه حقوق همیشه با ترکیب جمع به کار می رود و برای نشان دادن مجموعه نظامات و قوانین است مانند حقوق ایران ، حقوق مدنی ، حقوق بین الملل و حقوق اسلام .
 این حقوق معانی دیگری هم دارد به عنوان مثال ، وقتی سخن از حقوق کارمندان دولت می بشود مقصود دستمزد کارکنان و پولی است که دولت بابت اجرت کار کارکنان می پردازد .

۴- واژه حق گاهی به معنی عدالت نیز استعمال می شود مثلاً وقتی می گوئیم حق این است که ... یعنی عادلانه این است که ... عدالت این است که ...

اینها تعاریفی بودند از حق و حقوق . اما موضوع درس ما بیشتر تعاریفی است که در بندهای ۱ و ۲ ذکر شده است .

بحث دوم : تعریف قاعده حقوقی و اوصاف آن .

تعریف قاعده حقوقی : « قاعده ای الزام آور است که به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت بر زندگی اجتماعی انسان حکومت می کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین می شود . »

بنابراین تکلیفی که پدر و مادر نسبت به نگهداری فرزند خود دارند و الزامی که شوهر در بازپرداختن نفقه زن پیدا می کند جنبه حقوقی دارد و حکمی که آن را مقرر می دارد قاعده حقوقی است .

اوصاف قاعده حقوقی :

با توجه به تعریفی که از قاعده حقوقی داریم اوصاف این قاعده به شرح ذیل است :

۱- قاعده حقوقی الزام آور است : برای اینکه حقوق بتواند به هدف نهایی خود یعنی استقرار نظم و عدالت برسد باید رعایت قواعد آن اجباری باشد .

۲- رعایت قاعده حقوقی از طرف دولت تضمین شده است : قاعده ای را که اجرای آن از طرف دولت تضمین نشده است نباید در شمار قواعد حقوقی آورد زیرا اگر اشخاص در اجرای آن آزاد باشند و در برابر تخلف خود هیچ مکافات نبینند چگونه می توان ادعا کرد که نظمی در جامعه وجود دارد .

۳- قاعده حقوقی کلی و عمومی است : مقصود از کلیت داشتن قاعده حقوقی این نیست که همه مردم موضوع حکم آن قرار گیرند . قواعد حقوقی باید هنگام وضع مقید به فرد یا اشخاص معین نباشد و مفاد آن با یک بار انجام شدن از بین نرود . کلی بودن قواعد حقوقی از صفات اساسی آن است . عمومی بودن قاعده حقوقی به این معنی است که قانونگذار ما نیز وضع طبیعی حقوق را در نظر داشته و چون فرض می کند که قانون جنبه عمومی دارد اجرای آن را موکول می کند به انتشار در روزنامه رسمی .

۴- حقوق نظامی است اجتماعی : یعنی هدف آن تنظیم روابط اجتماعی است نه پاکی روح و وجدان انسان . زندگی انسان دو چهره گوناگون دارد : فردی و اجتماعی . از نظر فردی انسان نیازمندیهای خاص و تکالیف مختلفی دارد که به طور معمول در قلمرو حقوق نیست پاکی وجدان و تأمین سلامت روح و جسم با اخلاق است ولی اداره زندگی اجتماعی انسان را حقوق بر عهده دارد .

بحث سوم : اهداف قواعد حقوقی

در اینکه هدف قاعده حقوقی چیست دو نظریه بیان شده است که به اجمال به شرح آن می پردازیم .

گفتار سوم: شاخه های علم حقوق

در علم حقوق دو تقسیم بندی اساسی وجود دارد:

۱- تقسیم حقوق به حقوق عمومی و خصوصی

۲- تقسیم حقوق به حقوق ملی یا داخلی و حقوق بین المللی یا خارجی

۱- حقوق عمومی و خصوصی:

حقوق عمومی: قواعدی است که دربر روابط دولت و مأموران او با مردم حکومت

می کند و سازمانهای دولتی را منظم می سازد مانند: حقوق اساسی - حقوق اداری -

حقوق جزا - آئین دادرس پس تمام مقرراتی که مربوط به قوای سه گانه و طرز

اعمال حاکمیت دولت و سازمانهای عمومی است از این دسته می باشند.

حقوق خصوصی: تمام اصولی که بر روابط تجاری و خانوادگی و تعهدات اشخاص در برابر همدیگر حکومت می کنند زمره قواعد حقوق خصوصی مانند: حقوق مدنی، حقوق تجارت.

تفاوت حقوق عمومی و حقوق خصوصی:

الف: قواعد حقوقی عمومی امری است: یعنی اشخاص حتی با تراض بین خود نیز نمی توانند از آنها سرپیچی کنند در حالیکه قواعد حقوقی ^{حقوق} بر مبنای احترام به اراده اشخاص استقرار است.

ب: هدف قواعد حقوق عمومی: حمایت از منافع جامعه است. لیکن هدف حقوق خصوصی: تامین نفع اشخاص است.
شاخه های حقوقی عمومی:

۱- حقوق اساسی: حقوق اساسی پایه و مبنای حقوق عمومی است زیرا در آن ساختمان حقوقی دولت و رابطه سازمانهای آن با یکدیگر مطرح می شود در این رشته از حقوق، شکل حکومت و قوای سازنده آن (مقننه، مجریه و قضائیه) و طرز شرکت افراد در ایجاد قوای سه گانه و حقوق و آزادی های ایشان در مقابل دولت مورد گفتگو قرار می گیرد.

منبع اصلی حقوق اساسی کنونی ما "قانون اساسی جمهوری ^{ایران}" است که در همه بررسی ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۸ در ۱۷۵ اصل به تصویب ملت رسیده است و در سال ۱۳۶۸ مورد تجدید نظر قرار گرفت.

۲- حقوق اداری: این رشته از حقوق درباره اشخاص حقوقی اداری و تشکیلات و وظایف وزارتخانه ها و ادارات دولتی و شهرداریها و تقسیمات کشوری و روابط این سازمانها با مردم گفتگو می کند و به همین جهت با حقوق اساسی رابطه بسیار نزدیک دارد.

۳- حقوق مالیه: قواعد مربوط به وضع مالیاتها و عوارضی که مأموران دولت می توانند از مردم مطالبه کنند و همچنین ناظر بر بودجه عمومی و وظایف دیوان محاسبات است.

۴- حقوق جزا (حقوق جزا یا حقوق جنایی): مجموع قواعدی است که بر چگونگی مجازاتهای اشخاص از طرف دولت حکومت می کند. در این رشته از حقوق سخن از اکیالی است که به منافع و نظم عمومی زیان می رساند و اثر آن به اندازه ای شدید است که دولت باید به وسیله اعدام، حبس، غرامت و تبعید و... خطاکار را کیفر دهد. هر چیزی که ممکن است بسیاری از اعمال نیز حقوق اشخاص زیان وارد نماید ولی بطریقه هدف از قانون جزا حفظ نظم و آسایش عمومی است و شخص زیان دیده هم عضوی از عموم است.

۵- حقوق کار: این حقوق هر چیزی ریشه در حقوق دارد و رابطه کارگر و کارفرما را نظارت دارد بخاطر دولت آن را در ردیف شاخه های حقوق عمومی آورده اند.

۶- آئین دادرسی مدنی: از آنجا که دادرسی یک خدمت عمومی و آمیخته با حاکمیت است لذا قواعد دادرسی را نیز در شمار حقوق عمومی آورده اند و قواعد آن نیز از آر جمله آورده می باشد.

شاخه های حقوق خصوصی:

۱- حقوق مدنی: این رشته از حقوق در زمره حقوق خصوصی است و بر روابط اشخاص با همدیگر حاکمیت دارد و مسائل حقوق مدنی را می توان به بخشهای زیر تقسیم کرد:

• اشخاص و خانواده

• مالکیت

• قراردادهای مسئولیت مدنی

• ارث و وصایا

۲- حقوق تجارت: مجموع قواعدی است که بر روابط بازرگانان و اعمال تجاری حکومت می کند مسائل مربوط به حقوق تجارت نیز سه بخش است: تاجر و شرکتهای بازرگانی- اسناد و معاملات تجاری- ورشکستگی

۲- دومین تقسیم بندی از حقوق به داخلی و خارجی (بین المللی) است.

الف: حقوق داخلی یا ملی: حقوق داخلی مجموع قواعدی است که بر دولت معین حکومت می کنند و در آن از روابطی گفتگو می شود که هیچ عامل خارجی در آنها نیست. به عنوان مثال: هرگاه دوایرانی مالی را که در ایران واقع است مورد معامله

فصل سوم: منابع حقوق و قلمرو اجرای حقوق در زمان و مکان

بحث اول منابع حقوقی:

مقصود از منابع حقوقی، صورتهای ایجاد قواعد حقوقی است. یعنی باید دید که نیروهای گوناگون اجتماعی و روانی از چه وسایلی برای وضع قواعد استفاده می کنند و مظهر خارجی عوامل یاد شده کدام است؟

در حکومت های آزاد، منبع اصلی تمام حقوقی، اراده عموم است که بصورت مستقیم و در قالب عرف و عادت منشاء حقوق می شود. نگاه دیگر به وسیله قوه مقننه و به صورت قانون و قاعده می کنند. ولی حکم تمام مسائل زندگی اجتماعی را نمی توان در قانون و عرف پیدا کرد. مردم فصل دعاوی خود را ناچار از محاکم می خواهند و آنها با استفاده از متون قوانین و عادات و رسم و عقل و عدالت قواعد حقوقی را درباره دعاوی اعلام را اجرا می کنند.

پس این سوال مطرح می شود که آیا منبع حقوقی منحصر به قانون و عرف است یا رویه قضائی و عقاید علما را نیز باید از منابع حقوقی شمرد؟

گفتار اول: قانون

معنی عام قانون: وقتی در منابع حقوقی از قانون سخن می گویند این منبع را در برابر عرف بکار می برند مقصود تمام مقرراتی است که از طرف یکی از سازمانهای صالح دولت وضع شده است. این سازمان قوه مقننه یا رئیس دولت

یا یکی از اعضای قوه مجریه باشد. پس در این معنی عام، قانون شامل تمام مصوبات

مجلس و تصویب نامه ها و بخشنامه های اداری نیز می شود.

معنی خاص قانون: در اصلاح قانون اساسی ما قانون به قواعدی گفته می شود که

یا با تشریفات مقرر در قانون اساسی، از طرف مجلس شورای اسلامی وضع شده

است یا از طریق همه پرسی بطور مستقیم به تصویب می رسد.

در کشور ما، قانون مهمترین منبع حقوقی است و قدرت آن را با سایر منابع نباید

برابر داشت ولی همه متونی که بنام قانون مشهور است از حیث اعتبار برابر نیست

و سلسله مراتبی بین آنها وجود دارد که در مرحله نخست باید مورد توجه قرار

گیرد. پس از این مرحله و شناسایی قانون به معنی خاص، بررسی تشریفات وضع و

انتشار قانون و اعتبار وضع آن لازمه احاطه به مفهوم این منبع حقوقی است.

بنابراین بحث مربوط قانون را در چهار گفتار مطالعه می کنیم:

۱. طبقه بندی قوانین

۲. وضع و انتشار قانون

۳. اعتبار و قدرت قانون

۴. نسخ قانون

۱- طبقه بندی قوانین: منظور از طبقه بندی، بیان سلسله مراتبی است که از جهت

اعتبار و قدرت بین مقررات حقوقی نوشته وجود دارد.

۲- این اعتبار قوانین را به سه گروه مهم می توان تقسیم کرد:

الف: قانون اساسی، ب: قانون عادی، ج: احکام و نظام نامه های قوه مجریه که در عرف اداری ماتصویب نامه، آئین نامه و بخشنامه نامیده می شود.

از لحاظ سلسله مراتب قوانین عادی نباید مغایر با قوانین اساسی باشد و تصویب نامه ها و آئین نامه ها نباید مغایر با قوانین عادی باشد و بخشنامه ها نیز نباید مغایر با تصویب نامه ها باشد.

الف: قانون اساسی

قواعدی که حاکم بر اساس حکومت و صلاحیت قوای مملکت و حقوق و آزادی های فردی است و برتر از سایر قواعد حقوقی است.

تعیین حدود اختیار قوه مقننه و رابطه آن با دو قوه مجریه و قضائیه با قانون اساسی است به همین جهت مجلس قانون گذاری عادی حق فسخ و تجدید نظر در آن را ندارد و در همه حال باید از قواعد آن پیروی کند.

قوانین عادی را مجالس قانون گذاری به اکثریت آراء وضع می کنند و پس از امضاء رئیس حکومت، قوه مجریه و قضائیه آن را به موقع اجراء در می آورند. فسخ این گونه قوانین ~~فقط~~ ^{توسط} شریعت مهمی ندارد و قوه مقننه می تواند با تصویب قانون جدید، قاعده سابق را لغو کند.

ولی قانون اساسی را نمی توان به این سادگی تغییر داد. مرسوم است که پس از هر انقلاب و تحول دولت جدید اساسی حکومت قبلی را در هم می ریزد و مبنای تازه ای برای حکومت سیاسی خود را نشان می کنند.

ب: قوانین عادی:

تمام مقرراتی که با شرایط مندرج در قانون اساسی از تصویب مجلس شورای
 بگذرد، قانون است. ولی استقرار و اجرای آن منوط به تایید شورای نگهبان از نظر
 مخالفت نداشتن با قانون اساسی و احکام شرح و امضاء رئیس جمهور (اصل
 ۱۲۳، ۹۴، ۵۸ قانون اساسی) بنابراین فقط مصوبات مجلس و نتایج همه پرسی قانون
 است و هر قاعده ای که با تشریحات لازم به تصویب قوه قانون گذاری برسد قانون
 نامیده می شود.

نکته: در روابط بین دولتها، عهد نامه حکم قانون را دارد و تنها ضمانت اجرای موثر
 در حقوق بین المللی است.

ج: تصویب نامه و آئین نامه های دولتی:

با این کم صلاحیت مجلس عام است. تعیین تمام جزئیات مربوط به اجرای قوانین و
 تنظیم امور اداری، مجلس را از انجام وظایف مهم تر خود باز می دارد. به همین جهت
 در غالب قوانین تنظیم آئین نامه اجرایی به عهده هیات وزیران یا یکی از وزراء
 واگذار می شود.

د: تفاوتهای قانون با آئین نامه و تصویب نامه:

۱- از حیث تشریفات وضع: قانون ناشی از قوه مقننه است و شرایط تصویب آن را
 قانون اساسی معین می کنند. ولی تصویب نامه ها و آئین نامه های اداری از طرف
 قوه مجریه وضع می شود و نیاز به تشریفات خاصی ندارد.

گفتار اول = تعریف و ارکان عرف

مبحث دوم = عرف:

تعریف عرف = «قاعده ای است که به تدریج و خود به خود، میان همه ی مردم یا گروهی از آنان به عنوان قاعده ای الزام آور مرسوم شده است.»

مقصود از عرف در منابع حقوقی، عاداتی است که چهره ی الزامی یافته و قاعده ی حقوقی ایجاد کرده است.

ارکان عرف =

عرف دو عنصر اساسی دارد که جمع آنها برای ایجاد قاعده حقوق عرفی ضروری است:

1- عنصر مادی = برای ایجاد عرف لازم است که عاداتی به مدت طولانی بین عموم مرسوم شود و همه در برابر واقعیه ی معین آن را به کار بندد. عنصر مادی در صورتی کامل است که عمومی و پایدار باشد.

منظور از عمومی بودن عادات این نیست که تمام مردم جامعه ای به آن خو گرفته باشند زیرا بسیاری از عاداتها مخصوص به محل یا گروه معینی از اشخاص است. باید در میان دسته ای از مردم که شغل یا اقامتگاه معین دارند عادت مورد نظر جنبه ی عمومی پیدا کرده باشد. یعنی به اندازه ای رعایت شود که بتوان گفت همه آن را محترم می شمارند.

2- عنصر روانی = عاداتی نمی تواند به عنوان عرف مورد استناد قرار گیرد که به اعتقاد کسانی که آن را رعایت می کنند الزام آور باشد. یعنی در زمره ی قواعد حقوقی به شمار رود. مانند: ضرورت باز گرداندن قرض، جبران کردن خسارات وارده به دیگری

مثالهایی مانند این اصول که: «هیچ ضرری نباید جبران نشده باقی بماند» یا «هیچکس نباید به زیان دیگری استفاده بدون جهت کند» یا «هر کس از منافع امری بهره مند شد باید زیانهای ناشی از آن را متحمل شود.» این ها به عنوان اصول کلی حقوقی است که از عرف اندیشمندان حقوقی ایجاد و نشأت گرفته اند.

گفتار دوم = قدرت و نقش عرف در حقوق کنونی :

1- مبنای اقتدار عرف:

مبنای واقعی عرف را باید ضرورت های زندگی اجتماعی و خواسته های طبیعی انسان دانست. مردم برای حفظ منافع خود نیازمند امنیت و ثبات و برابری در مقابل قانون هستند و برای رفع احتیاج می کوشند که مقررات ثابتی را بین خود مرسوم سازند.

مبحث سوم = رویه ی قضائی :

الف - تعریف رویه قضائی : رویه ی قضائی بطور مطلق به مجموع آراء قضائی گفته می شود ولی به معنای خاص ، در جایی به کار می رود که محاکم یا دسته ای از آنها در خصوص یکی از مسائل حقوقی روش یکسانی در پیش گیرند و آرای راجع به آن مسئله چندان تکرار شود که بتوان گفت هرگاه آن محاکم با دعوایی رو بهرو شوند همان تصمیم را خواهند گرفت .

رویه قضائی به همین معنی است که از منابع حقوق به شمار می آید و گاه با نام دادگاه و موضوع آن همراه است مثلاً : رویه ی قضائی دیوان عالی کشور راجع به حق کسب و پیشه .

ب- رابطه ، رای با رویه ی قضائی : عنصر اصلی رویه ی قضائی رای دادگاه است و این بستگی چندان محکم است که بیشتر نویسندگان رویه ی قضائی را دسته ای از آرای محاکم دانسته اند که در مسئله ای خاص از یک راه حل پیروی کرده اند . مثلاً هر گاه چند دادگاه راجع به معافیت دستگاه های دولتی از پرداخت هزینه دادرسی رای واجدی صادر نمایند می گوئیم رویه ی قضائی این دادگاه ها راجع به این موضوع این است .

ج- عوامل ایجاد رویه ی قضائی :

1- عوامل روانی و اجتماعی 2- عوامل ناشی از طبقه بندی و درجه ی دادگاه ها
1- عوامل روانی و اجتماعی : وقتی که دادرسی (قاضی) نظری را در خصوص یکی از مسائل حقوقی پذیرفت ، حمایت از آن را برای حفظ حیثیت خود لازم می داند و چون اینگونه نظرها در نتیجه تلاش و کوشش فراوان ایجاد می شود ، میل طبیعی هر دادرس (قاضی) این است که آن را به آسانی از دست ندهد و از جاصل زحمات پیشین خود در سایر دادرسیها استفاده کند .

2- عوامل ناشی از طبقه بندی و درجه بندی دادگاه ها : در تقسیم بندی دادگاه ها ، دادگاه نخستین داریم و مرجع تجدید نظر و دیوان عالی کشور . دیوان عالی مرجع بالاتر از تجدید نظر استان و تجدید نظر استان نیز بالاتر از دادگاه نخستین (بدوی) است . نظر هر مرجع عالی یا بالاتر برای مرجع عالی یا پایین تر لازم الاتباع است .

د- موارد دخالت رویه ی قضائی در قانون :

دادگاه در چهار مورد ناچار است که به عرف و روح قانون و اندیشه های حقوقی (رویه ی قضائی) استفاده کند :

1- در صورت نقص قانون = قانون وقتی ناقص است که نتواند اعمال و وقایع حقوقی را که به حکم عقل و انصاف باید مشمول آن باشد ، در بر بگیرد . در چنین موردی ، دادرس (قاضی) می تواند با استفاده از هدف قانون گذار متمم حکم ناقص او را بیابد . برای مثال مطابق مواد 333 و 334 قانون مدنی : صاحب دیوار یا عمارت یا کارخانه و همچنین مالک یا متصرف حیوان مسئول خساراتی است که به سبب تقصیر او به وسیله ی آنها به دیگران وارد شده است . حکم این دو ماده

تفسیر قواعد حقوقی:

لزوم تفسیر قانون

قانون گذار هم اندازه دقیق و نکته سنج باشد نمیتواند تمام مسائلی را که مردم در زندگی روزانه خود با آن روبه رو هستند پیش بینی کند. عبارتهای قانون نیز گاهی برای فهماندن مقصود او رسا نیست و نسبت به پاره ای از فروع مجمل باقی مانده است. از سوی دیگر به بهانه ی اجمال و ابهام و تناقض یا نداشتن نص صریح نه از فصل دعاوی می توان امتناع کرد و نه هیچ حقوقدانی می تواند از یافتن راه حل دشواریهای زندگی منصرف شود. ماده ی ۳ قانون آئین دادرسی مدنی در این باب می گوید: ((اگر دادرس دادگاه به عذر اینکه قوانین موضوعه ی کشوری کامل یا صریح نیست و یا متناقض است یا اصولاً قانوناً وجود ندارد از رسیدگی و فصل دعوی امتناع کند. مستنکف از احقاق حق محسوب می شود.

البته اصل این است که قوانین کیفری را نباید تفسیر کرد زیرا شکستن مرز آزادی و سلامت اشخاص باید با احتیاط صورت پذیرد و از حدود قانون فراتر نرود و به استناد عرف یا زشتی اخلاقی یا تجاوز به مصالح عمومی و قیاس نمی توان کاری را که قانون برای آن کیفر تعیین نشده جرم به حساب آورد.

انواع تفسیر:

تفسیر قانون، را به مرجع تفسیر کننده می توان به سه نوع تقسیم کرد:

- ۱- تفسیر قانونی: این تفسیر به وسیله ی مجلس شورا انجام می شود. مطابق اصل ۳۷ قانون اساسی ((شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است)) و تفسیر قانون اساسی نیز مطابق اصل ۹۸ بر عهده ی شورای نگهبان است.
- ۲- تفسیر قضائی: این تفسیر به وسیله قضات (دادرسان) در دعاوی بین اشخاص انجام می شود و اعتبار آن نیز محدود به همان دعوی است. یعنی تفسیری را که دادرس در دعوی خاص از قانون می کند، نه در دعوی دیگر برای او الزام آور است و نه سایر دادرسان موظف اند از آن پیروی کنند.
- ۳- تفسیر شخصی: نویسندگان حقوقی نیز بنا به ذوق و سلیقه ی خود و مشرب خاص که در امور اجتماعی دارند مواد قانون را تفسیر و رویه ی قضائی را تجزیه و تحلیل و انتقاد می کنند. این تفسیر جنبه ی رسمی ندارد و هیچ قاعده ی حقوقی ایجاد نمی کند ولی اثر آن در ایجاد قواعد حقوقی انکار ناپذیر است.

تعبیرهای منطقی و اصولی:

- ۱- قیاس: هر جا که حکم قانون ناظر به مورد خاص باشد و به موضوع دیگری که با آن شباهت کامل دارد سرایت داده شود میگویند آن موضوع با موردی که قانون پیش بینی کرده قیاس شده

برای تعیین قلمرو اجرای قانون در زمان، مسائل زیر را باید مرد بحث قرار دهیم:

۱- قانون از چه لحظه ای قابل اجراست؟

۲- در چه زمانی سلطه و اقتدار قانون پایان می پذیرد؟

۳- قانون آیا ناظر به آتیّه (آینده) است، یا شامل وقایعی که قبل از آن نیز اتفاق افتاده است می شود؟

در مورد سؤال ۱ و ۲ در مباحث قبل صحبت کردیم (زمان لازم الاجرا شدن قانون و زوال قانون). اما در مورد

سؤال ۳ به تحلیل ماده ۴ قانون مدنی می پردازیم.

ماده ۴ قانون مدنی: ماده ۴ قانون مدنی می گوید: (اثر قانون نسبت به آتیّه است و قانون نسبت به ما قبل خود اثر ندارد، مگر اینکه در خود قانون مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد).

حکم این ماده شامل دو قاعده محم است که به شرح زیر جداگانه توضیح می دهیم

۱- اثر قانون نسبت به آتیّه است: مطابق این قاعده، قانون جدید همیشه قابل اجرا شد بر تمام امور حکومت می کند و قانون سابق سلطه و اقتدر خویش را از دست می دهد. حقوق آنان، حکومت قانون بر تمام امور آینده را به اثر فوری قانون تعبیر کرده اند.

۲- قانون نسبت به ما قبل خود اثر ندارد: یعنی قانون فقط بر وقایعی حکومت می کند که پس از آن روی داده است و آنچه در زمان اقتدار قانون سابق رخ داده است تابع همان قانون است و تغییر قوانین نسبت به اعمال گذشته اثر ندارد.

فصل چهارم: اقسام حقوق

مبحث اول: تعریف حق، تکلیف و دین

قبل از تقسیم بندی حقوق لازم است تعریفی از حق، تکلیف و دین داشته باشیم.

۱- تعریف حق: تعریف گوناگونی از حق داریم، اما بطور کلی در تعریف حق می توانیم بگوئیم: (توانایی است که حقوق هر کشور به اشخاص می دهد تا از مالی بطور مستقیم استفاده کنند یا انتقال مال و انجام دادن کاری را از دیگران بخواهند)

۲- تکلیف: در برابر هر حق یک تکلیفی مقرر شده است. گاهی این تکلیف ناظر به اجرای موضوع حق است و شخص باید کاری را که صاحب حق می خواهد انجام دهد. در این صورت هرگاه کاری باید انجام شود مربوط به امور مالی باشد، شخص مکلف رامدیون یا متعهد یا ملتزم می نامند.

۳- دین: تکلیفی است که شخص در امور مالی در مقابل صاحب حق دارد.

برای هر سه تعبیر فوق مثالی می زنیم: علی مالک منزلی است. اینکه علی این اختیار را دارد که در این منزل سکونت کند. (حق سکونت) و یا آنرا بفروشد. (حق انتقال عین) و یا اجاره دهد. (حق انتقال منافع) اینها حقوق هستند یا اختیاراتی هستند که در حقوق موضوعه به علی داده شده و علی صاحب حق است. حال اگر علی منزلش را به حسن بفروشد یا اجاره دهد، حسن در مقابل علی تکلیفی متعهد یا ملتزم می گویند.

مبحث دوم: اقسام حق: حق تقسیمی دارد که به شرح آنها می پردازیم:

گفتار اول: در یک نگاه کلی حقوق افراد یا حق فردی را به سه گروه تقسیم کرده اند:

۱- حقوق سیاسی: اختیاری است که شخص برای شرکت در قوای عمومی و سازمانهای دولتی دارد مانند حق انتخاب شدن یا انتخاب کردن در مجالس قانون گذاری و شوراها.

۲- حقوق عمومی: مربوط به شخصیت انسان و ناظر به روابط دولت و مردم است مانند حق آزادی بیان ...

۳- حقوق خصوصی: اختیاراتی است که هر شخص در برابر دیگران دارد: مانند حق مالکیت، حق ابوت و بنوت، حق شفعه، حق انتفاع.

گفتار دوم: آنچه در این درس از تقسیم بندی حق مورد نظر ماست تقسیم بندی حقوق خصوصی است و به اعتبارهای مختلف به شرح آنها می پردازیم.

الف) تقسیم به اعتبار اثر مالی: حقوق مالی و غیر مالی

تعریف و تفاوت این دو حق

۱ حق غیر مالی: امتیازی است که هدف آن رفع نیازمندیهای عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق روابط غیر مالی اشخاص است. ارزش داد و ستد ندارد و بطور مستقیم قابل ارزیابی به پول و مبادله نیست. مانند: حق زوجیت، ولایت و حضانت (ولایت یعنی حق سرپرستی که پدر نسبت به فرزند دارد) و حضانت یعنی حق نگهداری فرزند توسط ولی

۲ حق مالی: امتیازی است که حقوق هر کشور، به منظور تأمین نیازهای مادی اشخاص به آنها می دهد. هدف از ایجاد حق مالی تنظیم روابطی است که به لحاظ استفاده از اشیاء در مورد اشخاص وجود دارد. این دسته از حقوق دارای ارزش مالی قابل داد و ستد و مبادله است، مانند حق مالکیت، حق انتفاع...

ب) تقسیم حق به اعتبار متعلق آن: حق عینی و حق عینی

۱ تعریف حق عینی: حق عینی سلطه و اختیاری است که شخص نسبت به چیزی دارد و می تواند آن را به گونه ای مستقیم و بی واسطه اجراء کند.

حق عینی دو رکن دارد: الف: شخص که صاحب حق است ب) چیزی که موضوع حق است.

حق عینی بطور مستقیم بر موضوع خود اعمال می شود و لازم نیست که اجرا و رعایت آن از شخص دیگری مطالبه شود ولی هرگاه موضوع حق در تصرف شخص دیگری باشد و او مانع اجرای آن گردد. صاحب حق می تواند رد مال را از متصرف بخواهد.

حق عینی مانند: حق مالکیت

البته حق عینی خود به دودسته تقسیم می شود:

الف) حق عینی اصلی: که به شخص اختیار استفاده، استعمال و انتفاع از چیزی را بطور کامل یا ناقص می دهد. حق مالکیت کاملترین نوع حق عینی اصلی است که بموجب آن مالک حق همه گونه انتفاع و تصرف را در ملک خود پیدا می نماید.

ب) حق عینی تبعی: هرگاه عین معینی مانند یک مال منقول یا غیر منقول، وثیقه طلبی قرار گیرد این حق برای طلبکار ایجاد می شود که اگر بدهکار دین خود را پرداخت کرد اینجا حق را که طلبکار نسبت به وثیقه دارد از بین می

رود ولی اگر پرداخت نکرد می تواند حق خود را اجراء کند. به همین جهت به اینگونه حق، (حق عینی تبعی) می گویند. یعنی به تبع عدم انجام تعهد توسط مدیون برای طلبکار ایجاد می شود.

۲- تعریف حق دینی: حق دینی جقی است که شخص نسبت به دیگری پیدامی کند و موجب آن می تواند انجام کاری را از او بخواهد. صاحب حق را (دائن) یا طلبکار و کسی را که ملزم به انجام امری است مدیون یا بدهکار می نامند. اصل حق نیز به اعتبار صاحب آن طلب است و به لحاظ مدیون، تعهد یا دین نام دارد.

کسی که دارای حق دینی است راه عملی اجرای این حق این است که الزام مدیون را در صورت عدم پرداخت یا عدم انجام، از دادگاه بخواهد.

موضوع حق دینی ممکن است یکی از سه امور زیر باشد:

۱- انتقال مال: مانند اینکه مالک زمینی در قولنامه تعهد کند که با شرایط معین آن را به دیگری منتقل سازد.

۲- انجام دادن کاری: مانند تعهد بر ساختن مجسمه، کشیدن نقاشی، تعمیر اتومبیل و حمل کالایی

۳- خودداری از انجام کاری: مانند تعهد مستاجر بر عدم انتقال مال مورد اجاره

مقایسه حق عینی و حق دینی:

تفاوتها:

۱- در حق عینی فقط دو عنصر وجود دارد: صاحب حق و موضوع حق ولی برای تصور حق دینی وجود سه رکن ضروری است: طلبکار، بدهکار، دین (موضوع حق)

۲- موضوع حق عینی: شیئی مادی است و باید در خارج معین باشد ولی حق دینی ممکن است ناظر به انجام کار و خودداری از آن نیز باشد و اختصاص به اشیاء نداشته باشد.

۳- شمار حقوق عینی را قانون معین می کند ولی حق دینی رابطه ای است بین طلبکار و بدهکار و تابع اراده آنها است.

۴- حق عینی در برابر همه قابل استناد است ولی حق دینی نسبت به شخص مدیون قابل اجراست.

ج) تقسیم حق به اعتبار موضوع آن

موضوع حق ممکن است مال منقول باشد یا مال غیر منقول

تعریف: ماده ۱۲ قانون مدنی در تعریف مال غیر منقول می گوید: (مال غیر منقول آن است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود اعم از اینکه استقرار آن ذاتی باشد یا بواسطه عمل انسان، به نحوی که نقل آن مستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محل آن شود.

ماده ۱۹ قانون مدنی در تعریف مال منقول می گوید: (اشیایی که نقل آن از محلی به محل دیگر ممکن باشد بدون اینکه به خود یا محل آن خرابی وارد آید منقول است)

پس ضابطه اصلی در تشخیص مال غیر منقول و منقول، قابلیت و امکان حمل و نقل است. با این وجود گاهی در اصطلاح قانون مدنی، غیر منقول به اموال قابل حمل (آلات و ادواتی که به زراعت و آبیاری اختصاص داده شده) نیز گفته می شود.

البته این طبقه بندی ناظر به اموال مادی و خارجی است و حق رانمی توان به منقول و غیر منقول تقسیم کرد ولی آثار گوناگونی که بر این تقسیم بار می شود ایجاب می کند که حق نیز به تبعیت از موضوع آن در زمره یکی از این دو گروه درآید.

پس حق موضوع آن مال غیر منقول است به تبعیت از موضوع خود غیر منقول تبعی به شمار می رود و حتی که بر مال منقول وجود دارد منقول تبعی است. مثلاً حق انتفاع از یک خانه غیر منقول و از یک اتومبیل یا اسب منقول است

فایده این تقسیم: از حیث تعیین صلاحیت محاکم مفید است. قانون آئین دادرسی مدنی دعوی را به دو دسته منقول و غیر منقول تقسیم می کند و رسیدگی به دعاوی مربوط به دعاوی منقول را در صلاحیت دادگاه محل اقامت مدعی علیه (خوانده) و رسیدگی به دعاوی غیر منقول را در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال می داند.

در تقسیم بندی حق به اعتبار موضوع آن، دسته دیگری را داریم بنام حقوق معنوی.

حقوق معنوی: حقوقی است که به صاحب آن اجازه می دهد تا از منافع و شکل خاصی از کار و فکر انسان به انحصار استفاده کند. مانند حق که مولف یا مخترع به نوشته ها یا اختراع خود پیدا می کند. یا حق که تاجر یا صنعتگر ثبت به نام تجاری یا شکل خاص کالاهای خود دارد.

د- تقسیم حق به اعتبار قیود و عوارض آن:

۱- حق معلق و حق منجز:

حق منجز: حق است که وجود آن منوط به امر دیگری نباشد. مانند اینکه پدری بدون هیچ قید و شرطی اتومبیلش را به فرزند خود ببخشد (هبه کند). این حق که برای فرزند ایجاد می شود چون بدون قید و شرط است حق منجز است.

حق معلق: حق است که بوجود آمدن آن وابسته به تحقق امری در خارج باشد. مثلاً پدری با این شرط که فرزندش در امتحان کنکور قبول شود، اتومبیل خود را به او می بخشد اینجا حق فرزند معلق است و منوط است به اینکه در امتحان کنکور قبول شود.

حق موجد و حق حال:

حق حال: حق است موجود و قابل مطالبه، صاحب این حق می تواند هرگاه بخواهد اجرای آن را از مدیون بخواهد، مثلاً اگر کسی چکی به تاریخ روز داد، حق که بر موضوع این چک دارد حال و قابل مطالبه است.

حق موجد: حق موجودی است که اجرای آن را پس از گذاشتن مدتی می توان درخواست کرد. مثلاً اگر در مثال بالا چک وعده دار باشد امروز صادر شده ولی تاریخ وصول آن رایک ماه دیگر تعیین می کند.

تفاوت حق موجد با حق معلق: حق موجد حق است که بوجود آمده و فقط قابل مطالبه و اجرا نیست ولی حق معلق نهادهی است که هنوز کامل نشده و پیش از ساختن شرط وضع آن روشن نیست.

۲- حق دائم و حق موقت :

حق دائم : حقی است که وجود آن محدود به زمان خاص نباشد مانند حق مالکیت .

حق موقت : حقی است که بوجود آن پس از مدتی ازین برود مانند حق مستاجر نسبت به استفاده از منزل

۳- حق ثابت و حق متزلزل :

حق ثابت که گاه حق مستقر نیز نامیده می شود حقی است که هیچ کس بدون رضای صاحبش نمی تواند آن را ازین برد مثل حق ارث ، حق مالکیت

حق متزلزل : امتیازی است که بوجود آمده ولی شخص دیگری می تواند آن را تا مدت معینی ساقط کند . مثال : هر گاه دو نفر به عنوان فروشنده و خریدار با هم معامله ای کنند ، تا زمانی که در مجلس معامله هستند هر کدام می توانند معامله را فسخ کند (خیار مجلس)

بنابراین حقی که برای هر کدام ناشی از معامله ایجاد شده تا زمان ترک مجلس ، حق متزلزلی است .

فصل پنجم : اعمال حقوقی و وقایع حقوقی ، تفاوتها ، مسئولیت مدنی

مبحث اول : اعمال حقوقی و وقایع حقوقی :

تعریف :

اعمال حقوقی : کارهای ارادی است که به منظور ایجاد اثر حقوقی خاص انجام شود و قانون نیز اثر دلخواه را بر آن بار می کند . به عبارت دیگر عمل حقوقی ، کار ارادی است که اثر حقوقی آن با آنچه فاعل می خواسته منطبق است ، مانند به عقود و ایقاعات .

وقایع حقوقی : دسته ای از وقایع است که آثار حقوقی آن نتیجه اراده اشخاص نیست و به حکم قانون بوجود می آید اعم از اینکه ایجاد واقعه ارادی باشد ، مانند غصب و اتلاف مال غیر و یا غیر ارادی : نظیر فوت و تولد شخص

گفتار اول : اعمال حقوقی :

۱. اهل حاکم بودن بر حقوق جزا:

۱- اهل قانونی بودن جرم و مجازات

۲- اهل شخصی بودن مجازات (مباشر - معاون و شریک)

۳- اهل ملی بودن و عام بودن قوانین جزایی

۴- اهل عطف به ماسبق شدن قوانین جزایی

استناد اهل در قانون ۱۱ ق م اسلام . استناد بر اصل اثر قانون جدید بر سنی

بر مجازات با سنی سابق مجازات خفیف تر (سُل حَک و عده دار)

کسی است که جرم بدون واسطه آن به وقوع پیوسته باشد.

هر شریکی فوراً فوراً مباشر جرم است ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی

Siraf.blog.ir

وبلاگی برای بیشتر دانستن

دانشجوی حقوق دانشگاه علمی کاربردی بوشهر